شبهه علیت و امکان ناپذیری منطقی یک علت الهی

یکی دیگر از استدلالاتی که به عنوان دلیل بر بیخدایی مثبتگرا ذکر کردهاند**علیت و امکان ناپذیری منطقی یک علت الهی است** که منظور از آن بیان عدم امکان رابطه بین دو رخداد که یکی اراده الهی و دیگری حدوث عالم است میباشد ، و نویسنده در صدد اثبات عدم امکان منطقی آن است، یعنی میگوید معنا و تعریف علیت با اینکه منشأ عالم ، الهی باشد در تناقض است.

قبل از هر چیز تذکر میدهم که این استدلال دال برنبود خدا نیست و مستقیما به درد بیخدایان مثبتگرا نمیخورد ، خود نویسنده میگوید:

> "یک حالت الهی نمیتواند علت آغازیدن وجود جهان باشد" مستلزم این نیست که خدا وجود ندارد یا بیگ بنگ نتیجه ی منطقی یک حالت الهی نیست. تنها مستلزم این است که نمیتوانیم حالتی الهی را علت موَجِّد جهان توصیف کنیم.

و رمز آن هم واضح است ، چون سائر ادله در جستجوی یافتن تناقض در خود تعریف خدا بود اما این استدلال در صدد یافتن تناقض بین تعریف خدا و تعریف علیت است.
نویسنده مطالب خود را در **شش** قسمت آورده و به تفصیل سخن گفته و از این نظر مجبور شده همه حرفها و محتملات را مطرح کند، که در نتیجه، زمینه جواب از حرفهایش را خودش فراهم کرده است ، و من هم به سهم خود بعض مسائل را مطرح میکنم.

خلاصه شش قسمت که تحت عنوان یک مقدمه و چند بخش و یک نتیجه آورده به این قرار است:

در **مقدمه** بیان میکند که میخواهد در این مقاله مطلبی را بگوید که حتی تمام فلاسفه بیخدا و شکاک هم آنرا نفهمیدند ، یعنی همه این را میپذیرند که اصل اینکه عالم علتی الهی داشته باشد از نظر منطقی امر ممکنی است و محال نمیباشد ، اما نویسنده میخواهد بگوید: خیر ، این محال است چون نفس جمله "خدا علت عالم است" مشتمل بر تناقض است.

در قسمت **دوم** به بیان تعاریف موجود از علیت میپردازد و سپس میگوید تمام تعاریف علیت، اعم از تعاریف مقارنتی یا نامقارنتی و تعاریف نومولوژیکی یا تکینهگرا ، با تعریف خدا در تناقض است.

در قسمت **سوم** اعتراف میکند که حرفش ایراد خردمندانه دارد اما سراغ یکی استلزام مدعی میرود تا

توسط آن بتواند حرف خود را سر برساند و این نتیجه مهم را بگیرد که تمام تعاریف محتمل از علیت هم با تعریف خدا در تناقض است.

در **دو بخش بعدی** ابتدا به توصیفهای تمثیلی ایراد میگیرد و راه صحیح را توصیفهای تحت اللفظی میداند ، و سپس در صدد بر میآید از واژه "علت" فاصله بگیرد و بحث را تحت عنوان مطلق "رابطه" ادامه دهد و از ایرادات چهارگانه بر مقصود خود جواب دهد.

و در خاتمه نتیجه میگیرد که تمام براهین جهانشناختی و غایت شناختی به همان او برمیگردد.

و چون مقاله مفصل است من بعض فقرات آنرا میآورم و در ذیل آن نکاتی که به ذهنم میرسد ذکر میکنم:

> **علیت و امکان ناپذیری منطقی یک علت الهی (1996)***
> اصل این مقاله در "Philosophical Topics" جلد 21، شماره 1 نوامبر، بهار 1990 ، صص.169-191 چاپ شده است.
> نوشته ی کوئنتین اسمیت
> دانشگاه وسترن میشیگان
> ترجمه ی امیر غلامی
>
> ## ۱. مقدمه
>
> پاسخ به این پرسش که "آیا از نظر منطقی امکان پذیر است که جهان علت مُوَجِّدی الهی داشته باشد؟" پرتو گیرایی بر فهم مان از سرشت علیت، منشاء جهان، و برهانهای به نفع اَتئیسم میافکند.
>
> فکر میکنم تقریباً همه ی تئیست ها، لااداریان [اگنوستیک ها] و اَتئیستها معتقداندکه چنین چیزی منطقاً امکان پذیر است. در حقیقت **سنت اصلی فلسفی**، از افلاطون گرفته تا امروز، فرض میگیرد که جمله ی "خدا علّت ایجاد جهان است" بیانگر تناقضی منطقی نیست، با این حال بسیاری فیلسوفان(مثلاً پوزیتیویستهای منطقی) محاجه کردهاندکه این جمله ترکیبی (سینتتیک) و بیمعناست؛ یا (مانند کانت و موره) گفتهاندترکیبی و به طور پیشینی کاذب است یا (مانند مدافعان معاصر برهان احتمالاتی شر) گفتهاندکه ترکیبی و به طور پسینی کاذب است .
>
> به باور من پذیرش عام این فرض ناشی از این واقعیت است که فیلسوفان آن قسم ضروریات متافیزیکی سرشت علیت را پژوهش نکردهاند. هدف از این مقاله چنین پژوهشی است؛ به ویژه، محاجه خواهم کرد که این برنهاده که جهان منشائی الهی دارد با همه ی تعاریف موجود از علیت و با یک ضرورت منطقی همه ی این تعاریف و با هم تعاریف یا نظریههای معتبر ِمحتمل در مورد علّیت ناسازگار است. نتیجه گیریام این خواهد بود که ممکن است برهانهای جهان شناسانه و غایت شناسانهای که له وجود علتی برای جهان مطرح میشوند، و به طور سنتی برهانهایی به نفع وجود خدا محسوب میشوند، قوّتی داشته باشند، اما این برهانها در واقع به نفع عدم وجود خدا هستند.

ملاحظه کنید که می‌گوید : سنت اصلی فلسفی، از افلاطون گرفته تا امروز، فرض می‌گیری ک

مله ی "خدا علّت ایجاد جهان است" بیانگر تناقضی منطقی نیست ، **اما بعدا می‌گوید که** : "ام ب

بررسی رابطه ی میان خدا (کنش گر) و اعمال اراده‌اش (معلول) نمی‌پردازیم، بلکه مقصود ما رابطه ی

یان اعمال اراده ی خدا (یک رخداد) و آغاز جهان (یک رخداد دیگر) است. لذا تعاریف علیت عامل به برهان م

بطی ندارند؛ علاقه مان صرفاً معطوف به تعاریف علیت رخدادهایی است که در آن علت و معلول هر د

خدا هستند." ، **سؤال این است** که بر فرض اینکه نویسنده در اثبات تناقض در بحث دوم پیرو

شود آیا این تناقض ملازمه با وجود تناقض در بحث اول که خودش همه متفکرین بشر اعم از باخدا

یخدا را به قبول آن و اعتراف به عدم تناقض در آن منسوب کرد ، دارد ای خیر؟

> ملاحظات مربوط به علیت عامل (Agent causality) به بحث ما مربوط نمی‌شود؛ موضوع مورد بررسی ما علت ایجاد آغاز جهان است، نه علت کنش خدا و اراده‌اش بر اینکه جهان ایجاد شود. ما به بررسی رابطه ی میان خدا (کنش گر) و اعمال اراده‌اش (معلول) نمی‌پردازیم، بلکه مقصود ما رابطه ی میان اعمال اراده ی خدا (یک رخداد) و آغاز جهان (یک رخداد دیگر) است. لذا تعاریف علیت عامل به برهان ما ربطی ندارند؛ علاقه مان صرفاً معطوف به تعاریف علیت رخدادهایی است که در آن **علت و معلول هر دو رخداد هستند.**

بسیاری از فلاسفه الهی در عین حالی که خدا را علت می‌دانند اما عالم را تنها حادث ذاتی ولی قدیم زمانی می‌دانند ، یعنی علیت نزد آنها تنها رابطه بین دو وجود است و نه دو رخداد.

> ## ۲. تعاریف علّی و انگاره ی علت مُوَجِّد الهی
>
> یک چیز علت مدام جهان است اگر و تنها اگر علت تمام حالات جهان باشد. یک چیز علت مُوَجّدی برای جهان است اگر و تنها اگر علت قدیمترین حالت جهان باشد. اگر زمان پیوسته باشد، "نخستین حالت" می‌تواند به آن حالت لحظه‌ای (اگر تاریخ جهان در جهت اولیه نیمه باز باشد)ای امتداد آن بازه ی موقت حالتی اطلاق شود که به قدر معینی طول می‌کشد.

در این مقاله ی کی خلط مهم بین مفهوم و لوازم مصداق صورت گرفته است ، مفهوم علیت یک مفهوم واضح است که دلالت بر بدن بودن یک موجود به موجود دیگر می‌کند ، و کلی مطلب این است که ممکن نیست یک موجودی در حوزه بعدی از ابعاد وجودی ، تاثیر گذار در موجود دیگر باشد و در همان بعد زمانی او حاضر نباشد ، و از اینجا سراغ مصادیق رفته و تفحص کرده‌اندکه اگر بخواهد موجودی در موجود دیگر اثر بگذارد در کدام بعد است و حضور او در آن بعد چگونه است؟ توضیح بیشتر این مطلب را در ادامه خواهیم دید.

> اگر جهان شناسی مبتنی بر نظریه ی بیگ بنگ[=انفجار بزرگ] (Big Bang) درست باشد، جهان در حدود 15 میلیارد سال پیش با یک بیگ بنگ آغاز شد؛ "بیگ بنگ" می‌تواند به یک تکینگی (singularity) که نخستین حالت لحظه‌ای جهان ای (اگر تکینگی را "بُرش دهیم") به انفجاری اطلاق شود که برسازنده

> ی نخستین حالت نیمه باز ـ یک طول معین، مثلا طول پلانک، معادل 43-10 ثانیه است. در این بحث، من بیگ بنگ را یک نمونه ی منطقی ممکن از حالت نخستین جهان محسوب میدارم.

از اشتباهات رایج که از درک ناقص متافیزیکی ناشی میشود این است که سرآغ متافیزیکی را د
لحظه آغازین جهان میگیرند ، و حال آنکه متافیزیکی اساسا زمان ندارد و لحظه بردار نیست ، بلک
خاطه وجودی به عالم زمانمند دارد ، متافیزیکی ورای زمان است و مادی و مادی نیست و لذا غلط است ک
ن را در لحظات زمان جستجو کرد ، مثلا در لحظه بیگ بنگ و امثال آن ، اما اگر از طریق سیاهچالهها
کرمچالهها به بخشهای مختلف از زمان برسیم به سوی متافیزیکی در حرکت هستیم ، بلکه هر نو
درون زمان که ما را به دورههای قبلی، و بیگ بنگهای پیشین یا پسین (بنابر اینکه دوره
اشته باشیم) ببرد ما را به سوی عالم متافیزیکی که محیط بر همه زمانها از گذشته و آینده است
یبرد ، و نسبت متافیزیکی با بیگ بنگ و غیر آن هیچ تفاوتی نمیکند ، و رمز آن این است ک
تمام عالم فیزیکی از اول تا آخر هر طور فرض شود در حقیقت یک وجود بیش نیست و این یک وجود، ی
جود متافیزیکی است هر چند مؤلفههای آن، وجود فیزیکی است ، و زمان برای وجودهایی که ریخت وج
فیزیکی دارند مطرح است ، و این مطلب پس از مشهور شدن نظریه نسبیت بیشتر قابل در
ست چون در اذهان متعارف خیلی سخت است که زمان را بعد لاینفک ماده بدانند و مثلا یک سا
رکت را واقعا تنها یک وجود بدانند ، وجودی که نتوان برای آن شکلی تصور کرد و تنها باید ب
نمودارهای ترسیمی تکیه کرد.

تعریف هیوم از علت

مشهورترین و بانفوذترین تعریف علت، تعریف هیوم است؛ و در حقیقت اغلب تعاریف معاصر شامل شرایطی هستند که از جهاتی دست کم به یکی از سه شرط مندرج در تعریف هیوم شباهت دارند:

" بنابراین، مقارنت (contiguity) در زمان و مکان شرط لازمی برای اعمال تمام علل است... تقدّم زمانی شرط دیگر همه ی موارد [علیت] است... شرط سوم این است که همواره پیوستگی دائمی میان [وقوع] علت و معلول برقرار باشد. هر چیزی که به علت بماند، همیشه چیزی ایجاد میکند که به معلول میماند. ورای این سه شرط مقارنت، تقدّم و تقارن دائم، نمیتوانم چیزی بیابم که بتوان علّت خواندش." [1]

تعریف هیوم مشتمل بر سه شرط برای علت بودن است: تقدّم زمانی، مقارنت فضا-زمانی، و یک رابطه ی قانون شناختی[=نوموولوژیک] (nomological) ("هر چیزی که به علت بماند، همیشه چیزی ایجاد میکند که به معلول میماند".)

اکنون وقت نتیجه گیری از مطلبی است که راجع به لزوم حضور علت نزد معلول در همان بعد ثانی
گذاری ذکر کردم ، تعجب از هیوم نیست که در تعریف علت تنها جهات شناخته شده در زمان خودش ر
خالت دهد ، بلکه تعجب از صاحب مقاله است که در آستانه قرن 21 چنین با اعجاب تعریف او را ذک
کند ، در زمان هیوم از عالم فیزیکی چیزی جز سه بعد جسمانی که فضا از آن تعبیر میشد در کنا
بعد زمان که کاملا به صورت مستقل از مکان تصور میشد شناخته شده نبود ، و یک قاعده معرو
فلسفی هم که پشتوانه علم قرار میگرفت بود که همان لزوم سنخیت بین علت و معلول بود
یوم از این مطالب واضح در عصر خودش ، استفاده کرده و میگوید اگر بخواهد موجودی علت موجود دیگ

باشد باید در زمان پیدایش و در مکان پیدایش نزد او حاضر باشد بلکه باید در زمانی قبل از ا
باشد تا بتواند در چیزی که هنوز پدید نیامده تاثیر بگذارد و همچنین باید یک سنخیت مصح
لیت هم طبق یک قانون ثابت فرض شود ، اما اگر هیوم در عصر ما بود که استقلال زمان و مکان ا
مدیگر حاکم بر تفکرات دانشمندان نیست حاضر نمیشد بگوید علت حتما باید در زمانی متقد
در معلول وجود داشته باشد ، چون زمان چیزی جز بعد چهارم یک موجود متحرک نیست بطوریکه اگ
فرض بگیریم حرکت نباشد نه از مکان اثری باقی میماند و نه از زمان ، پس کافی است بگوییم
لت حاضر نزد وجود معلول است یعنی احاطه به وجود او دارد که از مؤلفههای وجود او مکان و زمان خاص
ست ، و به همین طریق هر چه بشر به درک جدیدی از ابعاد ناشناخته برسد ، مفهوم علت ، پایدار
ود را حفظ میکنند ، علت ناچا و مثال اگر در نظریهام 11 بعد برای رشتهها درنظر گرفته شود ، علت
باید در تمام ابعاد حضور داشته باشد تا بتواند نقش علت را ایفا کند و مفهوم علت بر او صد
کند ، اما نکته مهم و اساسی این است که آنچه علت نیاز دارد تنها احاطه و حضور نزد معلول است و ن
لزوم شباهت داشتن با معلول در بعدمند بودن و اسیر شدن در هر محوری از مختصات ابعاد شناخت
شده در هر عصر دانش ، و به عبارتی کوتاه و جامع: علت، یک موجود بعدمند را ایجاد میکند، نه اینکه د
عاء یک یا چند بعد، موجودی را ایجاد کند.

ویسنده در مقاله به تفصیل سخن گفته ومن فقط به بعض فقرات اشاره میکنم:

> ## ۳. علل و شرایط کافی منطقی
>
> ممکن است در این مقطع چنین پاسخ داده شود که اینکه خالق بیگ بنگ بودن خداوند هیچ یک از تعاریف موجود از علیت را ارضا نمیکند حاکی از آن نیست که کنش اراده ی خدا علت بیگ بنگ نبوده است. ممکن است تعریف صحیح علیت هنوز کشف نشده باشد، و اراده ی خدا بر بیگ بنگ آن تعریف صحیح‌انکشوف را ارضا کند. برهان من له اینکه خدا نمیتواند علت جهان باشد در بهترین حالت یک "برهان استقرایی ضعیف" است که مبتنی بر تعاریفی است که تاکنون صورت بندی شدهاند.
>
> به علاوه، ملاحظات فوق حاکی از آن است که تعریف معینی هست که اراده ی موجِّد الهی، فارغ از اینکه کسی مدافع آن باشد یا نه، آن را ارضا میکند. در چنین تعریفی داریم: c علت e است اگر و تنها اگر c شرط کافی e و c پیش از e باشد. این تعریف شامل شرط "تقدم زمانی" هیوم است، اما هم تکینه گراست و هم انمقارنتی. (تنها تعریفی مقارنتی است که مستلزم مقارنت زمانی و مکانی باشد.) اگر همه ی ارادههای الهی بیزمان باشند یا اگر پیش از شروع جهان زمانی نبوده باشد، یک اراده ی موجِّدِ الهی نمیتواند این تعریف را برآورده کند. اما منطقاً ممکن است که زمان پیش از بیگ بنگ بوده باشد و یک پروردگار زمانمند اراده‌ای کند که هم پیش از بیگ بنگ و هم شرط کافی برای وقوع بیگ بنگ باشد.
>
> همچنین میتوان گفت که لازم نیست به این فرض متکی باشیم که اراده ی الهی باید شرطی را برای علت بودن ارضا کند تا علت باشد. میتوان محاجه کرد که علیت یک رابطه ی ساده است، یک بدویت مفهومی است، و لذا تعریفی که بتواند سرشت آن را در برگیرد وجود ندارد.[15]
>
> شاید این سه پاسخ به بحث من در بخش 2 انبخردانه نباشند؛ در حقیقت،

> دست کم پاسخ اول (که می‌گوید بخش 2 بیان‌گر یک "استقرای ضعیف" است که تنها مبتنی بر تعاریف موجود می‌باشد) حاوی حقیقتی است.
>
> با این حال، این این سه پاسخ در برابر این واقعیت مهم فرو می‌مانند: می‌ان "c علت e است" و "c شرط منطقاً کافی برای e نیست" رابطه ی استلزامی هست. چنین است که:
>
> (1) برای هر دو رخداد جزئی ای حالت x و y، اگر x شرط منطقاً کافی y باشد، آن‌گاه x علت y نیست.

در اینجا چون نویسنده با یک ایراد صحیحی اساس حرف خود را باطل کرده سراغ ادعای یک مدافع و در پاورقی 15 تذکر داده که همین برهان سبب شده تا از حرف خود در مقاله دیگر عدول کند ، ن هم به سمع ذهن خود می‌گوییم: **اولا** مدافع ادعا شده ثابت نیست ، و **ثانیا** بر فرض ثبوت ثبات وجود تناقض ادعا شده در جمله "خدا علت عالم است" واسطه می‌خورد و نمی‌توان گفت مستقیم ر این جمله بین تعریف علت و تعریف خدا تناقض وجود دارد ، بلکه تنها با پذیرش این مدافع یگوییم خدا نمی‌تواند علت باشد ولی اگر فرض بگیریم علت است این فرض مشتمل بر تناقض یست ، و واضح است که این امر اساس مقاله را باطل می‌کند ، و مفاخرت نویسنده در قبال تمام راخدایان و بیخدایان را بیمحتوی می‌سازد.

> ## ۴. توصیف‌های تمثیلی و تحت اللفظی (literal)
>
> به نظر من ملاحظات فوق دلیل خوبی برای این باور به ما می‌دهد که هیچ نظریه ای تعریف موجود ای ممکنی از علیت نیست که اراده ی خدا بر بیگ بنگ در آن بگنجد.
> ....
> شاید بتوانیم بگوییم که واژه‌های "اراده کردن" و "علت" در مورد خدا به معنای استعاری به کار می‌روند. یعنی خدا ویژگی‌هایی دارد که شبیه ویژگی‌هایی است که ما معمولاً "اراده کردن" می‌خوانیم، و ویژگی‌هایی هم دارد که متفاوت از ماست. تمثیل "اراده کردن" چنین خواهد بود: اگر انسانی چیزی را اراده کند، این اراده یک رخداد ذهنی است که مقصود از آن ایجاد رخدادی دیگر است. به همین ترتیب، می‌توانیم در مورد خدا بگوییم که او رخدادی ذهنی را تجربه می‌کند که مقصود از آن به ایجاد رخداد دیگری است. این یک تمثیل است. تفاوتی نیز وجود دارد، و آن اینکه اراده ی خدا شرط منطقاً کافی برای وجود یک رخداد اراده شده است، در حالی که اراده ی بشری شرط منطقاً کافی برای وجود رخداد اراده شده نیست.
>
> به هر حال، این توسل به "تمثیلی" بودن کاربرد واژگان، تدبیری برای فهم پذیر بودن سخن ما در مورد اراده ی خداست.

در اوائل بحث توضیح دادهام که مفاهیم اشاری اساسا حالت توصیفی ندارند ، بلکه ذهن از مفاهیم مشتمل بر توصیف استفاده ابزاری می‌کند تا بتواند اشاره کند به حقائقی که قابلیت توصیف ندارد ، پس تقسیم ثنایی نویسنده، شق ثالث دارد ، یعنی اراده کردن خدا و ای علت بودن خدا ، نه معنای توصیفی تحت اللفظی دارد و نه معنای تمثیلی استعاری ، چون تمثیل و استعاره هم خلاصه به یک نحو توصیف بر می‌گردد ، و نه تنها اسماء و صفات و افعال الهی قابل

توصیف نیست بلکه توضیح داده و خواهم داد که بسیاری از حقائق اینچنین هستند و ذهن تنها از اشاره‌های شهودی در آنها سود می‌برد.

> **یک صورت بندی تحت اللفظی از رابطه ی الهی با بیگ بنگ**
>
> اما این بدان معنا نیست که نمی‌توانیم به گونه‌ای قابل فهم درباره ی خدا و رابطه‌اش با بیگ بنگ سخن بگوییم. به نظر می‌رسد که می‌توانیم بگوییم که دست کم یک خاصیت n-تایی F وجود دارد که خدا در آن می‌گنجد و به موجب گنجیدن در این خاصه، خدا در رابطه‌ای با بیگ بنگ قرار می‌گیرد که همان شرط منطقاً کافی بودن برای بیگ بنگ باشد.
> .....
> خلاصه، با اطمینان می‌توانیم بگوییم که خدا علت بیگ بنگ نیست، بلکه خدا R بیگ بنگ است، که " خدا R بیگ بنگ است" بدان معناست که خدا در رابطه ی معین R با بیگ بنگ قرار دارد، که به موجب قرار گرفتن در این رابطه منطقاً ایجاد این پدیده را لازم می‌دارد. (برای سهولت بیان،در بخش بعد گاهی با تسامح از خدا در رابطه ی R با بیگ بنگ است سخن خواهم گفت، اما چنین بیانی باید دقیقاً به همان نحوی تحلیل شود که " خدا R بیگ بنگ است" تحلیل شده است.)

در اینجا نویسنده از واژه "علت" دست برداشته و سراغ واژه "رابطه" رفته تا تمام تمثیل‌ها و استعاره‌ها را هم شامل شود ، و با توضیحی که دادم معلوم شد که هیچ تمثیل و استعاره هم به کار نمی‌آید.

بازبینی #4
ایجاد شده 8 مه 2025 14:39:58 توسط ... .
به روزرسانی شده 18 مه 2025 07:21:53 توسط khoddami